



محسن فرجیپا

– **آیا فکر می‌کنید موضوعاتی چون عشق می‌توانند در قالب رسانه‌ای چون تلویزیون ما همان تعریف گذشته خود را حفظ کنند و به نمایش بگذارند؟**

عشق در تلویزیون ما تحت حکم یک باور و عقیده خاص است. یعنی چیزی بر عشق حاکم است که می‌خواهد آن را توجیه کند. بر این اساس عشق از مقوله فردیت بیرون می‌آید و تبدیل به امری جمعی می‌شود که می‌تواند در مورد همه صادق باشد. ممکن است در مواردی هم موثر بیفتد، ولی کلاً در باب عشق و تصویر آن در مورد دو نفر قانع‌کننده نیست. یعنی بیشتر فکر می‌کنید این پیروزی آن عقیده خاص است که می‌بینید تا شکستگی خود عشق.

– **ممکن است این موضوع به تلویزیون ما برنگردد و اساس ویژگی این رسانه باشد؟ یعنی همان بحثی که پی‌ی‌بروردیو درباره تلویزیون مطرح می‌کند و آن را تهدیدی برای دموکراسی می‌داند.**

فلاسفه نظربافی‌های زیادی می‌کنند. ولی واقعیت چیست؟ واقعیت این است که امروزه تلویزیون بیشتر از سینما به خانه‌ها راه پیدا کرده است. ممکن است از لحاظ فرهنگی تلویزیون به پای سینما نرسد، چون در سینما بازی درخشان و موسیقی و کارگردانی را دارید، اما تلویزیون جامع‌تر از این حرف‌هاست. چون علاوه بر فرهنگ چیزهای دیگری هم در آن هست. این اتفاق هم ضروراً آن را ضدفرهنگی نمی‌کند، بنابراین تأثیرش هم قوی‌تر است.

– **ولی همان طور که شما گفتید، عشق در تلویزیون تبدیل به یک امر جمعی می‌شود و فردیتی خود را از دست می‌دهد.**

تمام عشق‌های تصویرشده در تلویزیون از این قبیل نیست. من صحبت از عشق‌هایی می‌کنم که در تلویزیون از مقوله عشق و عاشقی بیرون می‌آید و وارد مقولاتی می‌شود که دیگر ربطی به آن ندارد. یعنی جایی که صحبت دفاع از تفکر و باورهای خاص است. آن‌ها بخواه برای اینکه در ذهن من و شما نقش ببندد، در قالب دو نفر مجسم می‌شود. ولی همه عشق‌هایی که در تلویزیون می‌بینیم این گونه نیست. مگر بسیاری از رمان‌های امروزی در شبکه‌های معروف جهان تبدیل به سریال نمی‌شود؟ مگر نمی‌شود «رومئو و ژولیت» شکسپیر را در تلویزیون دید؟ به نظر من ابزاری مثل سینما و تلویزیون را نباید با خود مضمون فرهنگی آن موضوع خلط کرد. تلویزیون یک ابزار بیش نیست و بستگی دارد که شما چه استفاده‌ای از این وسیله بکنید. همان طور که از عشق در سینما می‌توانید استفاده بدی کنید و تبدیل به عشق جعفر و گلنار بشود، می‌توان از آن استفاده مناسبی هم داشت که مثلاً تبدیل به فیلمی مثل «کافه ترازیت» می‌شود. تلویزیون هم از همین مقوله است. منتها چون دودست‌ستر و اسان‌یاب‌تر است، اشتباه را در آن بیشتر است. به این دلیل که هر کسی می‌تواند به آن راه پیدا کند و در تلویزیون بازی کند. بنابراین خطر اشتباه در تلویزیون بیش از خطر اشتباه در سینماست. ولی این خاصیت فرهنگی امروز است. اصلاً فرهنگ امروز دنیا فرهنگ خواص نیست بلکه فرهنگ عامه مردم است. روزگاری سینما برای خواص بود. هنوز هم که هنوز است اگر فیلم تراز اولی روی پرده بیاید، مردم معمولی نمی‌روند ببینند. اما اگر این فیلم را در تلویزیون نشان بدهید، مردم از تلویزیون بری می‌شوند. بنابراین به‌ناچار و لزوماً چیزهایی که در تلویزیون نشان داده خواهد شد، به پای فرهنگ والا و فاخر سینما نخواهد رسید. ولی این باعث این نمی‌شود که همه کارهای صورت‌گرفته در تلویزیون به باد بشد. نه این طور نیست.

– **به هر حال تسلط رسانه‌ای تلویزیون باعث می‌شود به یکسان‌سازی فرهنگی بپردازد و تنوع عقاید و سلاقی را کاهش بدهد. یعنی نوعی تک‌صدایی را در سطح عامه مردم رواج بدهد.**

این خاصیت تلویزیون است. تلویزیون واقعیت را به خانه شما نمی‌آورد. سینما این کار را نمی‌کند. شما در خانه نشستاید و از طریق تلویزیون جنگ ویتنام را می‌بینید، بدون اینکه به ویتنام رفته باشید. تلویزیون عشق را هم به خانه می‌آورد. بنابراین قدرت تأثیرش خیلی بیشتر از سینماست. حالا اگر خوب بپاشد تأثیر مثبتی می‌گذارد و اگر حرف‌های نامربوط بزند، معلوم است که ذهن مخاطب را خراب می‌کند. بنابراین شمشیر دو دم است. – **با توجه به قدرتی که در تلویزیون وجود دارد و شما به آن اشاره کردید، می‌توان به این رسانه از منظر یک استپوره مدرن نگاه کرد؛ در همان طور که ویژگی دسته‌ای از اساطیر هم قدرت آنهاست؟**

من نمی‌توانم در این باره نظری قطعی بدهم. فقط شباهت‌هایی را که ممکن است بین تلویزیون و اسطورها وجود داشته باشد، بیان می‌کنم. اسطوره استدلال نمی‌کند، حکم می‌کند. مثل تلویزیون که استدلال نمی‌کند و می‌گوید عشق، ظلم، غضب و… همین است. تلویزیون استدلالی که در کتاب‌های فلسفی یا رمان‌ها می‌بینید، ندارد.

– **در واقع شاید بتوان گفت از این بابت تلویزیون و اسطوره به ایدئولوژی شباهت دارند.**

بله همین طور است، برای اینکه در جهان امروز، ایدئولوژی‌ها جای اساطیر را گرفته‌اند. امروز دیگر اسطوره‌ای مثل پرهمته یا آنتیگون چندان مطرح نیست و ایدئولوژی است که جای آنها را گرفته است. همان طور هم استدلال نمی‌کند. همان طور که اسطوره به شما نمی‌گوید به چه علتی عشق خلق شد و فقط چگونگی پیدایش آن را می‌گوید، تلویزیون هم همین کار را می‌کند: تلویزیون نمی‌گوید چرا مثلاً جنگ پدید آمد، اما آن را به شما نشان می‌دهد.

– **در میان تعاریف متعددی که از اسطوره شده، یک تعریف به این مقوله می‌پردازد که اسطوره محل تجلی و بازتاب آرزوها و آمال برآورده‌نشده یک قوم است، می‌توان از این منظر هم به تلویزیون نگاه کرد که این رسانه برای مخاطبان خود، زندگی و آرمان‌هایی دست‌نیافتنی را به نمایش می‌گذارد که آرزوهای برآورده‌نشده آن مخاطبان هستند.**

اسطوره جواب یک پرسش است که به ذهن بشر رسیده است. مثلاً بشر از خود پرسیده است شورش بر

تلویزیون، اسطوره و عشق در گفت‌وگو با جلال ستاری

تلویزیون کسی را باورپذیر نمی‌کند



● آيا توقع و انتظار ما از رسانه‌اي چون تلویزیون فراتر از توان و کارکرد این رسانه نیست؟ آیا گاهی که از منطری نخبه‌گرایانه به تلویزیون نگاه می‌کنیم، رسالت و وظیفه‌ای بر دوش آن نمی‌نهمیم که از هدف و تعریفش خارج است؟ جلال ستاری به عنوان اسطوره‌شناس و پژوهشگری که ۹۰ عنوان کتاب تالیف و ترجمه را در کارنامه پربارش به ثبت رسانده است، می‌کوشد از این زاویه به تلویزیون نگاه نکند و یادآور شود که

زنوس یعنی چه؟ یا مثلاً چرا ظلمی مثل ظلم ضحاک

اتفاق می‌افتد؟ در اینجا آرزوهایی نمی‌بینیم، البته آرزو کنیم که ظفر با عدالت است و نه ظلم ولی این از

تبعات و اثرات اسطوره است نه تعریف اسطوره. نکته مهم دیگری که وجود دارد، این است که در جهان مدرن دیگر نباید شیفته اسطوره بشویم، بلکه باید بتوانیم درباره آن بیندیشیم. یعنی اسطوره مجالی را برای ما فراهم بیآورد نکند؛ چه اسطوره‌باور باشید و چه نباشید. اسطوره‌باور، این علت وجودی اسطوره است. در مورد برآورده شدن خواب‌ها و آرزوها هم باید گفت این موضوع از بشر منطفک نیست؛ چه شما اسطوره‌ای فکر کنید و چه اسطوره‌ای فکر نکنید. چه اسطوره‌باور باشید و چه نباشید. اسطوره‌باور، وقتی است که شما شیفته امری بشوید و بحث تعقلی بعدیش فرق می‌کند، آدمی که در این قسمت خوب بوده است در قسمت بعدی معلوم می‌شود خوب نبوده یا آدمی که در یک جا عاشق بوده، معلوم می‌شود حق‌هزار بوده است… بنابراین چون ثبات در ذات تلویزیون نیست، بازتاب مقولات اسطوره‌ای از عهده‌اش برنمی‌آید. اگر هم به این سمت برود، مشتر پایش را از دست می‌دهد.

– **ولی سینما این گونه نیست و می‌تواند مقولاتی مثل اسطوره‌ها با عشق را به شکل باورپذیرتری بیان کند چون اساساً سخت آن خیلی عام نیست و مخاطبان محدودتر و تعریف‌شده‌تری هم دارد.**

بله، یک بار در فرانسه بچه‌ها را به جای بزرگسالان

نکته

ساحت تلویزیون، ساحت یک امر روز نیه است که ساعت به ساعت عوض می‌شود. هر اندیشه‌ای برای آنگه پایدار بماند، باید ثبات داشته باشد. ولی نفس تلویزیون، ثبات‌پذیر نیست. این مثل فرق عشق و ازدواج است. عشق ممکن است بیاید و برود، ولی ازدواج مبتنی بر استمرار است یعنی شما نمی‌توانید فقط برای عشق، ازدواج کنید، چون عشق ممکن است بپرد! تلویزیون هم از مقوله ازدواج نیست. از مقوله عشق است چون شما در این ساعت چیزی در تلویزیون می‌بینید و ساعتی بعد خلاف آن را در تلویزیون می‌بینید. بنابراین تلویزیون عقیده نمی‌سازد.

به سینما بردند و به آنها فیلم نشان دادند. می‌خواستند ببینند چقدر در قبال پرسوناژهای بزرگ سینما چگونه می‌اندیشند. به این بچه‌ها فیلم چارلی چاپلین را چند بار نشان دادند و آنها نخندیدند یعنی معلوم شد تأثیر فیلم چاپلین در من و شما یک چیز است و در بچه‌ها چیز دیگری است. چرا بچه نمی‌خندید؟ برای اینکه او دوست نداشته آدم بزرگ‌ها مسخره شوند و کسی آنها را دست بینازد. پس سینما اگر بخواهد بچه‌ها را بخنداند که نمی‌خندند، باید رهاکار آن را هم پیدا کند تا از آنجا نمی‌پاید که چیزی را بپذیرد به باور کنید. هر چیزی باید دوام و ثبات داشته باشد تا به باور درآید. حتی این هم ممکن است روی ندهد. مثلاً ممکن است شما جنایت را در سریال‌های جنایی تلویزیون دیده و آموخته باشید، اما یک ساعت بعد، افرافریان‌تان شما را از این فکر و خیال بیرون می‌آورند. بنابراین باید بدانیم که تلویزیون با آنات سر و کار دارد ولی صحبت اسطوره با آنات نیست، چون موضوعاتش جاودانی است. همیشه پروتمه‌ای هست، همیشه زنوسی هست و همیشه

سال پنجم ■ شماره ۱۱۱۸ ■ دوشنبه ۱ آذر ۱۳۸۹

تک‌ویز یون

تلویزیون ابزار و رسانه‌ای برای عامه مردم است و چیزی که در آن اتفاق می‌افتد و به نمایش درمی‌آید، اساساً گذرا و موقتی است و نباید توقعی بیش از این هم از تلویزیون داشت. با این همه، ستاری معتقد است تلویزیون در کنار این کارکرد اصلی‌اش که به جنس و ماهیت آن برمی‌گردد، می‌تواند مخاطب نخبه و فرهیخته را هم هدف قرار دهد و از قلم نیندازد، به خصوص در عرصه نقد و نقادی ادبیات و هنر.

زبان ادبیات چیزی را ثابت کند. فیلم‌های آقای کیمیاوی هم تماماً همین است. فیلم «فعل‌ها» بیانگر حمله مغول آسیای تلویزیون به جامعه شهری است، اما زبانش سینماست و نرفته از تاریخ برای این کار کمک بگیرد. اما تلویزیون می‌آید و زبان ادبی و تاریخی را می‌گیرد و می‌خواهد از این طریق حرف خودش را بزند.

– **یعنی در سریال‌ها و برنامه‌های تلویزیونی بیشتر از ادبیات بهره گرفته می‌شود تا زبان تصویر؟**

بله. مثلاً یک بار سریالی از تلویزیون پخش می‌شد که من فکر می‌کردم این هم همان ماجرای شیخ صنعان است؛ داستان عشق یک حاج‌آقا بود به یک دختر که آقای نصیریان بازی می‌کرد و خانم هانیه توسلی. اول خود قصه داشت این را نشان می‌داد که این حاج‌آقا با همه گرفتاری‌هایش عاشق این خانم شده است اما آخر ماجرا به کل عوض شد یعنی آخرش باید به اینجا ختم می‌شد که ببینند خودش نتواند نتیجه‌گیری درستی بکند. حاج‌آقا شروع کرد به توبه کردن، یعنی مقوله دیگری وارد داستان شد که ربطی به خود آن ماجرای عاشقانه نداشت. البته من این سریال را تا آخر دیدم و دنبال کردم، اما وقتی ماجرای توبه پیش آمد، آن باورپذیری از من سلب شد. البته نمونه‌های دیگر هم ممکن است ببینیم که خوب باشند مثل سریال «هدار صفردرجه» که اگر بار ایدئولوژیکش را کم کنیم و عشق مرد و زن را هم در این سریال کنای نکنیم، واقعاً آدم می‌تواند ماجراهای سریال را بپذیرد یعنی من پذیرفتم آدم که ایرانی هم هست، روشنفکر و آزادیخواه هم هست، ممکن است عاشق کشی شده باشد که هم‌شاگردی اوست و هم‌وطن او هم نیست. ولی بیشتر کارهایی که من در تلویزیون دیدم، کارهایی است که بیشتر جنبه تفریح و شوخی‌های سبک دارد و هیچ اندیشه‌ای در آن نیست که آدم را خرسند کند. این دینشه در سینمای ایران بیشتر خودش را نشان داده است مثل فیلم «همان مامان» داریوش مهرجویی یا فیلم «خواسنگاری» با بازی مرحوم هادی اسلامی. ولی در تلویزیون، معمولاً روند قصه تا انتها ادامه نمی‌یابد و ناظران در جایی تمام می‌شود یا طور دیگری می‌شود و هر چه هست، آن خرسندی خاطر را برآی می‌به همراه نمی‌آورد.

– **یعنی احتمالاً همان عقیده خاص که به آن اشاره کردید، مانع می‌شود یک قصه به درستی ارائه و تصویر شود.**

بله، کار عقیده و باور خاص، کاری نیست که در هنر بیاید. اگر ایدئولوژی به هنر بیاید، هنر را از عرصه فعالیت خودش خارج می‌کند، مگر اینکه هنرمند آنقدر توانا باشد که ایدئولوژی را به گونه‌ای در سینما و تلویزیون وارد کند که برای مخاطب پذیرفتنی باشد مثل کار آیزنشتاین درباره ایوان مخوف. او این فیلم را در روزگاری ساخت که بگوید استالین همان ایوان مخوف است. ولی آیزنشتاین اینقدر هنرمند هست که حرفی هم از جنس ایدئولوژی می‌زند، شما قبول می‌کنید اما اگر این طور نباشد، شما با یک تحلیل سیاسی طرف هستید. – **شما این تصویرگری هنرمندانه را در تلویزیون ما غایب می‌بینید؟**

تا جایی که من دیدم، باید بگویم بله. البته در سینما اتفاقات خوبی افتاده مثلاً «هلمون» آقای مهرجویی تقریباً یک نوع ایدئولوژی بود، ولی باز هم قابل پذیرش بود. اما چون آدم‌هایی مثل مهرجویی نداریم و متن‌های تلویزیونی ما معمولاً دوامدار و استوار نیستند و بیشتر به خواستگاری‌ها و ارث و میراث و ادعای همسایه‌ها می‌پردازند، نتیجتاً اتفاق مثبتی هم

سیدرضا مامنی

درباره سریال خوش‌نشین‌ها

ناخوشی‌های یک تکرار

سریال خوش‌نشین‌ها را از دو حیث می‌توان بازنمایی کرد؛ یکی با تکیه بر کارکرد سرگرم‌کنندگی رسانه تلویزیون که به اقتضای تعاریف سازمانی خود موظف است به تولید و نمایش برنامه‌هایی بپردازد که نیاز مخاطب به تفرن و سرگرمی را ارضا می‌کند. حالا فرقی نمی‌کند این برنامه نمایشی و از جنس سریالی باشد یا غیرنمایشی. با این نگاه شاید سریالی مثل خوش‌نشین‌ها، مناسب و جذاب باشد. از این رو که این مجموعه تلویزیونی با تکیه بر تجربه موفق پیشین در جذب مخاطب به واسطه شیوه روایت، نوع شخصیت‌پردازی و دیالوگ‌گویی و لحن و زبانی که در بیان کمیک خود دارد با ذهنیت کلیشه‌ای و متعارف مخاطب هماهنگ شده و می‌تواند لحظاتی مفرح و شاد برای مخاطبان آشنا فراهم آورد. مخاطب‌شناسی عام نیز با روانشناختی درون‌متنی این مجموعه منطبق بوده و به همین دلیل طنزهای بازیگری مثل علی صادقی با همان ادا و اطوارهای همیشگی با نقش آفرینی حمید لولایی در شمالی خشایار همچنان جذاب بوده و تکراری به نظر نمی‌رسد. سازندگان این مجموعه نیز دقیقاً با فرض گرفتن همین تعریف کلیشه‌ای از ذائقه مخاطب تلویزیون، قصه خود را صورت‌بندی کرده‌اند. اما واقعیت این است که این تصویر ساده‌انگارانه‌ای هم از مخاطب و هم از کمدی است که نتیجه آن تکراری شدن سریال خوش‌نشین‌ها هم از لحاظ فرم و ساختار روایی و هم از حیث مضمون و قصه‌ای است که دستمایه کار قرار گرفته. این بار صرفاً ساختار بصری یا مدل طنزای و پرسوناژهای کمیک نیست که تکرار می‌شود بلکه دامنه آن به موقعیت‌های بارها تجربه‌شده‌ای گسترش می‌یابد که از فرط مکرر بودن قابل پیش‌بینی است و به همین دلیل ظرفیت کمدی خود را از دست می‌دهد. می‌توان به صحنه دسته‌جمعی صحبت کردن در کلاستری یا اشتباهی گرفتن بیمار در بیمارستان و سوءتفاهم‌های کلامی متعددی اشاره کرد که مصداقی از این مدعاست و بارها و بارها آن را در مجموعه‌های ۹۰ شبی و طنز دیده بودیم. موقعیت‌های طنز از یک ظرفیت محدودی برخوردار است که به دو عامل مهم وابسته است؛ یکی تناسب ساختاری بین متن و فرم تا یک موقعیت خاص را به کمدی بدل سازد و دوم تازگی و بکر بودن آن موقعیت. تکرار این موقعیت قطعاً خاصیت طنزانه آن را کاهش داده یا از بین می‌برد و به یک نوع شکل‌گرایی خشنی دامن می‌زند.

خوش‌نشین‌ها تلاش می‌کند بنیان کمدی خود را بر طنز موقعیت بگذارد تا از درون تعلیق‌های برساخته آن و گره‌گشایی از این موقعیت زمینه‌های خنداندن مخاطب را فراهم کند اما هر چقدر که سریال جلوتر رفت این طنزهای فردی و کلامی بود که جلوه‌گر شد تا با تکیه بر همان مولفه‌های آشنا نتواند سویه قصه را حفظ کند. در حالی که برعکس با اتکا به همان ذهنیت کلیشه‌ای و پیشین مخاطب می‌شد با همین بازیگران به ظاهر تکراری به یک آشنایی‌زدایی طنزانه پرداخت. به این معنی که با شخصیت‌پردازی متفاوت از این بازیگران به ساختار شکنی پرسوناژها پرداخت و از آنها تیپ‌زدایی کرد. آن وقت از ظرفیت پارادوکسیکال ایسن تصویر و کاراکتر خلق شده در جهت خلق کمدی بهره برد. حتی اگر سویه کمیک ماجرا هم تضمین نمی‌شد به این ریسک خلاقانه یا دست‌کم تجربه‌گرایانه می‌ارزید تا برای یک بار هم که شده مثلاً علی صادقی را در شمالیی متفاوت یا حمید لولایی را در تصویری غیر از الگوی خشایار می‌دیدیم. اساساً سعید آقاخانی در ساخت سریال خوش‌نشین‌ها بسیار محافظه‌کارانه عمل کرده و کارگردانی این مجموعه را به مونتاژ چند مجموعه طنز پیشین تقلیل داده است. در حالی که افرادی مثل آقاخانی و عطاران کارگردان‌های مولفی در طنزهای تلویزیونی شناخته می‌شوند که در این عرصه صاحب خلاقیت و نوآوری بودند. رمز موفقیت مهران مدیری را باید در همین معنا جست‌وجو کرد. او



همواره تلاش کرده به‌رغم موفقیت مجموعه‌هایی که ساخته هر بار موقعیت و روایت تازماری از طنز را به تصویر بکشد.

واقعیت این است که سریال خوش‌نشین‌ها هم در شخصیت‌پردازی و روایت طنز و هم در شکل‌دهی به مولفه‌ها و عناصر این ژانر در یک مجموعه تلویزیونی به شدت به جنس کارهای رضا عطاران شباهت دارد و البته از آنها ضعیف‌تر است. مثلاً جنس بازی مرجانه گلچین در بزن‌گاه به دلیل تازگی و خلاقانه بودن و البته به دلیل آشنایی‌زدایی حافظه مخاطب از بازی‌های او دلنشین و جذاب از کار درآمد اما در اینجا به یک تیپ تکراری بدل شد که در عین اینکه لحظاتی کمیک و خنده‌دار را با خود همراه دارد اما تکرار موفقیت قبلی نیست. این تحلیل را می‌توان درباره بازی حلیمه سعیدی نیز به کار برد. زمانی احمد پورمخیر با شیرین کاری‌های خود در طنزهای عطاران راهی را رفت که امروز حامد سعیدی در حال تجربه آن است. بازیگرانی از این جنس، شیرین‌کاری‌های خود را با کمدی بازی کردن اشتباه گرفته و در واقع در کسوتی کلیشه‌ای خود را مدام تکرار می‌کنند. طنز تلخ ماجرا این است که حضور چنین بازیگرانی صرفاً به همین مجموعه‌های ۹۰ شبی ختم نشده و به سینما نیز گسترده می‌شود. خوش‌نشین‌ها در واقع از دو ضعف عمده رنج می‌برد؛ یکی موقعیت و تمهیدات تکراری طنزانه و دوم تیپ‌سازی‌های کلیشه‌ای و قابل پیش‌بینی که ظرفیت کمدی قصه را از درون تهی می‌سازند. این محدودیت‌ها در نهایت تکراری را فرغ از تیپ‌های همیشگی در این معادله دست‌کم گرفت. بازیگر توانا هم به واسطه تیپیکال‌ان بازی کردن، فرصت خلاقیت و بکر بودن را از دست می‌دهد. مثلاً علی صادقی آنقدر در مقابل بازیگرانی مثل حمید لولایی و سیروس گرجستانی بازی کرده که نوع‌بده‌بستان‌های نمایش آنها برای مخاطب کاملاً قابل پیش‌بینی و تکراری است.

سعید آقاخانی نویسنده و کارگردان توانمندی در عرصه طنزسازی است. اگر او بتواند این توانمندی و تجربه را با خلاقیت و نوآوری گره بزند طنزهای دلنشین‌تری از خوش‌نشین‌ها در کارنامه او ثبت خواهد شد.

ژاله علو: «ها در رادیو

تبعیدی هستیم به همین دلیل در ملاقات اخیری که با آقای ضرغامی داشتم گفتم نگاه مهربان‌تری به رادیو داشته باشند و ایشان هم قول‌هایی دادند.» وی درباره کمبود دست‌مزدها در نمایش‌های رادیویی گفت: «این مساله را باید از مسوولان پرسید. من هم در این باره شایکی هستم، البته نه که خاطر خودم، بلکه برای جوانانی نازاحت هستم که این حرفه را انتخاب کردند و وارد کار شدند. آنها استعداد خوبی دارند، ولی متأسفانه به اندازه زحمتی که می‌کشند دست‌مزد دریافت نمی‌کنند. واقعاً دست‌مزد آنها به اندازه یک‌صدم کاری است که انجام می‌دهند.» علو درباره اینکه آیا عشقی که خودتان به بازی دارید آن را در جوانان هم می‌بینید، افزود: «عشق در میان جوانان وجود دارد، اما شرایط زندگی باعث شده این عشق کمرنگ شود و آنها به ناچار مجبور هستند کارهای مختلف انجام دهند تا بتوانند زندگی‌شان را تأمین کنند. متأسفانه شرایط زندگی باعث شده این عشق از آنها دور شود، معتمد هم به دست‌مزه‌ها افزایش یابد تا مشکلات جوانان نیز برطرف شود.» این بازیگر در پاسخ به این سوال که برخی معتقدند زمان نمایش‌های رادیویی گذشته است، آیا او هم این نظر را دارد، گفت: «ممکن است جوانان برای سرگرمی مسرّع برنامه‌های دیگری بروند، اما یک کم از جوانی بگذرند شنیدن نمایش‌های رادیویی برایشان سرگرم‌کننده است و به جای اینکه داستان بخوانند آن را گوش می‌دهند. فکر نمی‌کنم طرفداران نمایش‌های رادیویی کم شده باشد. منظورم این نیست که علاقه‌مندان نمایش‌ها مثل سابق است، اما کم هم نیست».

ژاله علو:

ما تبعیدی هستیم

مهر: ژاله علو که به عنوان چهره ماندگار معرفی شده است، تأکید کرد: «ها در رادیو تبعیدی هستیم به همین دلیل در ملاقات اخیری که با آقای ضرغامی داشتم گفتم نگاه مهربان‌تری به رادیو داشته باشند و ایشان هم قول‌هایی دادند.» وی درباره کمبود دست‌مزدها در نمایش‌های رادیویی گفت: «این مساله را باید از مسوولان پرسید. من هم در این باره شایکی هستم، البته نه که خاطر خودم، بلکه برای جوانانی نازاحت هستم که این حرفه را انتخاب کردند و وارد کار شدند. آنها استعداد خوبی دارند، ولی متأسفانه به اندازه زحمتی که می‌کشند دست‌مزد دریافت نمی‌کنند. واقعاً دست‌مزد آنها به اندازه یک‌صدم کاری است که انجام می‌دهند.» علو درباره اینکه آیا عشقی که خودتان به بازی دارید آن را در جوانان هم می‌بینید، افزود: «عشق در میان جوانان وجود دارد، اما شرایط زندگی باعث شده این عشق کمرنگ شود و آنها به ناچار مجبور هستند کارهای مختلف انجام دهند تا بتوانند زندگی‌شان را تأمین کنند. متأسفانه شرایط زندگی باعث شده این عشق از آنها دور شود، معتمد هم به دست‌مزه‌ها افزایش یابد تا مشکلات جوانان نیز برطرف شود.» این بازیگر در پاسخ به این سوال که برخی معتقدند زمان نمایش‌های رادیویی گذشته است، آیا او هم این نظر را دارد، گفت: «ممکن است جوانان برای سرگرمی مسرّع برنامه‌های دیگری بروند، اما یک کم از جوانی بگذرند شنیدن نمایش‌های رادیویی برایشان سرگرم‌کننده است و به جای اینکه داستان بخوانند آن را گوش می‌دهند. فکر نمی‌کنم طرفداران نمایش‌های رادیویی کم شده باشد. منظورم این نیست که علاقه‌مندان نمایش‌ها مثل سابق است، اما کم هم نیست».